

بحران یورو، تداوم بحران جهانی سرمایه داری

ایرج آدرین

۶ ژوئیه ۲۰۱۱

شناخت درست از وضعیت بحرانی اقتصاد اروپا برای سوسیالیست ها در همه جای جهان، و از جمله در ایران، حیاتی است. نه فقط به این سبب که واکنش توده کارگران و زحمتکشان یونان (و آغاز مقاومت در اسپانیا) می تواند نوید بخش اعتلای مبارزه طبقاتی در سطح اروپا باشد. بلکه به ویژه به این سبب که بحران "منطقه یورو"، برخلاف آنچه دولت های اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول ادعا می کنند، صرفاً بحران بدهی دولت های بدحسابی چون یونان و پرتغال و اسپانیا نیست؛ بلکه شکلی از تداوم و تعمیق بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری است که با بحران جهانی بانک ها از اواخر سال ۲۰۰۸ آغاز شد. بر هر مارکسیستی روشن است که تداوم و تعمیق بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری برای طراحی و اتخاذ سیاست های سوسیالیستی جایگاه تعیین کننده ای دارد؛ نکته ای که در انتهای مقاله به آن باز می گردیم.

کارگران تنبل یونان یا سودآوری سرمایه؟

"بحران منطقه یورو"، همانند بحران بانکی ۲۰۰۸، نتیجه گریزناپذیر عملکرد سرمایه داری در سطح جهانی است. این واقعیتی است که اگر در بدو بروز بحران تنها تحلیل مارکسیست ها بر آن تأکید می کرد، امروز از جانب بسیاری از سخنگویان سرمایه جهانی، دستکم به شیوه غیرمستقیم، مورد قبول قرار می گیرد. روزنامه تایمز مالی درباره بحران یورو می نویسد: "اکنون روش است که در دو سوی اقیانوس اطلس [در آمریکا و اروپا] بخش اعظم رشد اقتصادی در دوره پیش از بحران به سبب رونق ناپایدار و خطرناک اعتبارات بوده است. در ایالات متحده این صاحبان مسکن بودند که در مرکز این بحران قرار داشتند؛ در اروپا تمامی کشورهای چونیون و ایتالیا، که از فرصت نرخ های پائین بهره استفاده کردند و وام های غیرقابل برگشت گرفتند." (۱) در دو سه سال گذشته، همه تحلیل های مارکسی، علیرغم سایه روشن هاشان، بر این نکته تأکید کرده اند که شکل مشخص بحران بانکی ۲۰۰۸، و اکنون بحران ارزی منطقه یورو، نتیجه طبیعی سیاست های نئولیبرالی است که از دهه هشتاد قرن گذشته آغاز شدند و برای تجدید "رونق" سودآوری سرمایه راهی جز گسترش عملکرد انگلی سرمایه بانکی و پولی نداشتند. تحلیل تایمز مالی، در عین اینکه بی پایگی اقتصادی رونق دروه پیش را می پذیرد، اما تمامی حقیقت را در بر ندارد. چرا که می تواند علت بحران را در وهله نخست به سبب عملکرد نادرست بانک ها در اعطای "وام های بد" بداند، و نهایتاً وام گیرندگان را مقصر بشمارد که بدون توجه به میزان دارائی و درآمدشان وام های کلان گرفتند و مصرف کردند.

این چنین است که اکنون مدیران صندوق بین المللی پول، یا بانک مرکزی اتحادیه اروپا، یا وزرای کابینه فرانسه و آلمان، نه فقط دولت یونان، بلکه کارگران و کارمندان یونانی را مسبب بحران یورو می شمارند. می گویند دولت یونان (یا پرتغال یا...) بیش از حد توانش وام گرفت تا هزینه خدمات رفاهی عمومی، بیمه بازنشستگی، و دستمزدهای بالای کارگران و کارمندان بخش دولتی را تأمین کند؛ در حالی که چنین سطحی از رفاه و دستمزد هیچ تناسبی با میزان بارآوری کارگران یونان نداشت و ندارد. مشابه همین تحلیل را در مورد بحران بانک های آمریکا داشتند: مصرف کنندگان (و مشخصاً کم درآمدترین اقشار آنها) بدون توجه به میزان واقعی درآمدشان وام های کلان مسکن گرفتند تا صاحبخانه شوند، یا کارت های اعتباری متعددی گرفتند و خرج خورد و خوراک شان کردند و در نتیجه بدهکار بانک ها شدند.

در این ادعا واقعیتی هست؛ مشخصاً حجم وام مسکن بسیاری از خریداران هیچ تناسبی با دارائی و درآمد آنها نداشت، همانطور که حجم وام دولت یونان (و پرتغال، ایتالیا، و حتی بریتانیا) تناسبی با میزان دارائی و درآمد مستمر آنها، یعنی توان بازپرداخت وام ها شان، نداشت و ندارد. اما آیا در آمریکا این حرص اقشار کم درآمد برای صاحبخانه شدن، یا در یونان سیاست اشتباه دولت در تأمین سطح بالایی از خدمات رفاهی و دستمزد موجب بحران اقتصادی شده است؟

مسئله به سادگی این نیست که بانک ها، علیرغم آگاهی به وضعیت دارائی و درآمد مشتریان شان (چه اقشار کم درآمد در امریکا باشند و چه دولت هایی چون یونان و ایتالیا)، تصمیم نادرستی به اعطای چنین "وام های بد" گرفتند. نکته اینجاست که اگر کسی علت بحران را این بشمارد که دارائی و درآمد هیچ تناسب معقولی با میزان وام اخذ شده نداشت، این امر با ابعاد بمراتب عظیم تری در مورد بانک ها صدق می کند تا مصرف کننده امریکائی یا دولت یونان: در امریکا، در ربع قرن ۲۰۰۵-۱۹۸۰، نسبت بدهی مصرف کنندگان (شامل همه طبقات) به تولید ناخالص ملی دو برابر شد، در حالی که طی همین مدت نسبت بدهی بخش مالی در تولید ناخالص ملی بیش از پنج برابر رشد کرد. به طور نمونه، در مورد بانک امریکائی مریل لینچ (Merrill Lynch)، میزان بدهی به دارائی (Leverage) در سال ۲۰۰۱ معادل ۱۶ بود؛ یعنی به ازاء هر یک دلار سرمایه اش این بانک ۱۶ دلار بدهکار بود. تنها شش سال بعد، در ۲۰۰۷، همین نسبت دوبرابر شده بود، یعنی این بانک به ازاء هر یک دلار سرمایه که داشت ۳۲ دلار بدهکار بود. نسبت بدهی به سرمایه برای چند بانک بزرگ دیگر امریکائی در همین حد، حدود ۳۰، قرار داشت. یعنی کافی بود تنها سه چهارم در صد از طلبکاران بانک همزمان پول شان را بخواهند تا بانک ها ورشکست شوند. (۲) به عبارت دیگر، کار و بار نظام جهانی بانک ها تنها با اعتبار دادن مداوم به یک دیگر می گذشت، و کافی بود این شبکه میلیونها بده و بستان روزانه در درون نظام بانکی تنها در یک نقطه مسدود شود تا کل نظام جهانی بانکی فروبریزد؛ اتفاقی که در سپتامبر ۲۰۰۸، با خودداری بانک ها از دادن وام جدیدی به بانک امریکائی لیمن برادرز (Lehman Brothers) سرانجام واقع شد. و این تهدید مدام ابداً به بانک های امریکائی محدود نبود، بلکه به یمن "جهانی شدن" نظام بانکی، نه فقط بانک های بزرگ اروپائی بلکه، همانطور که سقوط آزاد اقتصاد جزیره سیصد هزار نفری ایسلند نشان داد (۳)، هر بانکی در هر ده کوره ای را که وارد شبکه جهانی بانکی می شد ناگزیر از رقابت و در نتیجه آسیب پذیر می کرد.

چرا باید چنین موقعیت شکننده ای ایجاد می شد؟ چرا بانک ها زیر بار چنین بدهی های کلانی، بدون هیچ تناسبی با سرمایه ها شان، می رفتند؟ پاسخ بسیار ساده است: برای سودآوری. مثل هر کسب و کار دیگری در نظام سرمایه داری، هدف بانک ها سود بردن است. وام دادن برای بانک ها در حکم "سرمایه گذاری" است. تداوم حیات سرمایه بانکی وابسته به تداوم و گسترش وام است؛ و از بیش از یک قرن پیش، با ورود نظام سرمایه داری به فاز سرمایه مالی، سودآوری به طور فزاینده ای در گرو گسترش وام در بازار جهانی بوده است. تا وقتی سود بانک ها از قیل و وام دادن (در شکل بهره و کارمزد و غیره) برقرار است، ابداً این مهم نیست که "سرمایه گذاری" بانک صرف فعالیت مولد اقتصادی می شود یا مستقیماً به مصرف می رسد. در سه دهه گذشته، کار نظام جهانی بانکی نه فقط جذب مازاد سرمایه و صدور آن به حوزه های سودآور برای تولید صنعتی (مورد بارزش، چین)، بلکه وام دادن به دولت ها (که محدود به دولت های اروپائی نیست)، دولت های محلی (یا شهرداری ها، به ویژه در ایالات متحده)، و مصرف کننده خصوصی (چه کارت های اعتباری و چه به ویژه برای خرید مسکن) بوده است.

روشن است که با توجه به توان مالی متفاوت دولت ها، وام دادن به بسیاری از دولت ها (همچنان که به بسیاری از مصرف کنندگان خصوصی) ریسک بالایی داشت، چرا که همه می دانستند امکان اینکه وام گیرنده قادر به بازپرداخت اقساط بدهی اش نباشد زیاد است. اما در حلقه گرگ های رقابت بانکی، با انواع پیچیده سفته بازی و "نوآوری" مالی، که اوراق بانکی را در بازارهای رنگارنگ بورس مدام دست به دست می کرد، امید هر بانک این بود که در روز واقعه زیان چنین وام های پر مخاطره ای بیخ ریش بانک دیگری خواهد ماند. تصمیم بانک ها به اعطای چنین "وام های بد" را نمی توان صرفاً به سبب طمع ورزی بانک ها برای کسب سود بیشتر دانست؛ چرا که واقعیت این است که در بخش بانکی اقتصاد جهانی نیز، به سبب تشدید رقابت و ورود موسسات مالی و پولی هرچه بیشتری به این بخش، میزان سود بانک ها با افت روبرو بود، و بانک ها برای بقا و حتی صرفاً برای جلوگیری از ورشکست شدن ناگزیر بودند که سرمایه گذاری نامولد خود را هرچه بیشتر افزایش دهند؛ یعنی وام بدهند، و برای دادن وام های هرچه بیشتر، مدام بیشتر از یک دیگر وام بگیرند.

به این ترتیب در تمام دوره گسترش سیاست های نئولیبرالی، همپای افزایش صدور مستقیم سرمایه، که در سال ۲۰۰۷ با نزدیک به ۲۰۰۰ میلیارد دلار به اوج تاریخی خود رسید (۴)، محل اصلی تأمین سود بانکی بهره های وام هایی شد که برای مقاصد نامولد اقتصادی صرف می شد. یعنی به عبارت دیگر سرمایه بانکی در این مرحله از تکامل سرمایه داری به بدوی ترین شکل پولی آن رجعت کرد و فونکسیون بانک ها نزول خواری صاف و ساده شد. ترکیب این شکل بدوی سرمایه با تکنولوژی ارتباطی و "نوآوری" های مالی چنان شد که میزان سود نزول خواری غالباً بالاتر از سرمایه گذاری مولد قرار می گرفت. سیر شرکت عظیم صنعتی ای همچون انرون (Enron)، که از تولید انرژی و کالا آغاز کرده بود اما عمدتاً به موسسه ای مالی بدل شد و سرانجام با کلاه برداری آشکار به رسوائی سقوط کرد بازتاب این ویژگی سیر سرمایه داری جهانی در عصر سیاست های نئولیبرالی است. (۵) تا آنجا که به بانک های اروپائی مربوط می شود، اتحادیه اروپا از جمله این امکان را برای سرمایه مالی کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا فراهم آورد تا کشورهای حاشیه ای اتحادیه در جنوب و کشورهای تازه ادغام شده اروپای شرقی را حوزه صدور سرمایه های مازاد شان قرار دهند. (آنها که با بحران بانکی ۲۰۰۸ تازه جلد سوم کاپیتال مارکس را کشف کردند و قتش است که با بحران منطقه یورو امپریالیسم لنین را هم کشف کنند). امروز بانک های فرانسه، آلمان، و بریتانیا به ترتیب طلبکاران اصلی دولت یونان اند.

از همین مختصر باید روشن باشد که اگر چه بحران اقتصادی به شکل ورشکستگی عملی بانک ها در ۲۰۰۸، یا امروز ورشکستگی عملی تعدادی از دولت های اروپائی، بروز پیدا می کند، نمی توان وام گیرندگان را عامل بحران دانست و بانک ها را قربانی ندانم کاری آنان. این وام دهندگان، یعنی خود بانک ها، بودند و هستند که برای کسب سود، برای حفظ سودآوری، راهی جز هرچه بیشتر وام دادن نداشتند و ندارند. و محرکه بانک ها در این امر چیزی نیست جز پایه ای ترین قانون نظام سرمایه داری، یعنی ضرورت حفظ سودآوری زیر فشار رقابت سایر سرمایه داران و نزول نرخ سود. اما اینجا باید به یک پرسش دیگر پاسخ گفت: هر چند منطق نظام سرمایه داری علت "رونق اعتبارات" و گسترش وام های بی رویه بوده است، اما آیا مصرف کنندگان، مشخصاً طبقات پائین، از این فاز گسترش بی رویه اعتبارات نفع نبرده اند؟

قطعاً می توان گفت که طبقات پائین حتی از فاز رونق نئولیبرالی سرمایه داری نفعی نبردند. تحقیقات آماری دقیق و تفصیلی نشان می دهد که نئولیبرالیسم نه تنها الگوی توزیع درآمد را به زیان طبقات پائین و به سود فراوان اقشار بالا تغییر داد، بلکه سیاست های نئولیبرالی از آغاز اساساً با هدف تحکیم موقعیت بالایی ها و در حمله به سطح زندگی پائینی ها طرح و اتخاذ شد. (۶) برغم "انقلاب صنعتی سوم" و رشد عظیم نیروهای مولده، میزان دستمزدهای واقعی (قدرت خرید) کارگران آمریکا از نیمه دهه ۱۹۷۰ تا ابتدای قرن بیست و یکم کمابیش ثابت مانده است. اما در همین فاصله، اگر کل درآمد همه خانوارهای آمریکائی را معادل صد فرض کنیم، سهم یک در صد بالای جمعیت از کل درآمد خانوارهای آمریکائی از ۸/۴ به ۱۹/۶ رسیده است. (این تازه سهم درآمد سالانه یک در صد بالای جمعیت است؛ نابرابری در میزان دارائی بسیار بیش از اینهاست.) مشخصاً در آمریکا آن اقشار فقیر که در اوج رونق گسترش اعتبار بی رویه بانکی ظاهراً توانستند صاحبخانه شوند، تا وقتی که بهره بدهی شان را می توانستند بپردازند، بانک ها خوب آنها را دوشیدند؛ و وقتی از بازپرداخت اقساط بدهی شان ناتوان شدند به سرعت بیخانمان شدند و هستی و نیستی شان زیر چنگال بانک ها و انواع شرخرها افتاد. در این شکی نیست که اقشار متمولی نیز در زمره وام گیرندگان بودند؛ اقشاری که سرمایه وام گرفته را صرف بورس بازی در همان فاز رونق بی پایه کردند، و اگر چه برخی شان امروز ورشکسته اند، اما بخش بزرگی از آنها نیز در فاز رونق چنان بارش را بست که امروز یگانه فشار بحران بر آنها این است که قیمت خانه مجلل شان اکنون در بازار چند میلیون دلار زیر قیمتی است که در اوج رونق برایش پرداخته بودند.

در مورد وام های دولت یونان، هرکس که در چند ماه گذشته رسانه ها را از دور هم دنبال کرده باشد می داند که بدهی ای که دولت سوسیال دموکرات یونان بالا آورده بیش از هر چیز خرج فرجه کردن ثروتمندان و بوروکرات های فاسد شده است. برخلاف آنچه کارشناسان صندوق بین المللی پول و مطبوعات دست راستی فرانسه و آلمان و بریتانیا تکرار می کنند، کارگران و زحمتکشان یونان از این وام های بی پشتوانه بهره ای نبرده اند که امروز موظف به بازپرداختش

باشند. وام های دولت یونان هزینه دولت رفاه غیرمسئولانه و قانون کار سخاوتمندانه ای نشده است تا به کارگران تنبل یونان امکان دهد که کم کار کنند، دستمزد بالا بگیرند، زود بازنشسته شوند و در سایه بنشینند و شراب و زیتون نوش جان کنند. ساعات کار سالانه متوسط کارگر یونانی یک و نیم برابر کارگر آلمانی است، و دستمزد متوسط کارگر یونانی در سطحی کمتر از دوسوم حداقل دستمزد کارگر فرانسوی قرار دارد. (۷) بدهی های دولت یونان نه فقط لازمه ادامه حیات بانک های فرانسوی و آلمانی بود، بلکه اکنون می توان ردّ ته مانده شان را در حساب های بانکی و چمدان های حامل یوروی آن سرمایه داران و بوروکرات های یونانی پیدا کرد که می دانند حتی اگر یونان "منطقه یورو" را ترک گوید آنها می توانند چمدان شان را برداشته و به آلمان یا فرانسه یا هر جهنم درّه دیگری بروند و بهشت خصوصی شان را در آنجا برقرار نگاه دارند.

دفترداری بمنزله راه حل بحران

آشکار شدن ناتوانی دولت های "منطقه یورو" از بازپرداخت بدهی ها شان ارزش پول مشترک این کشورها را در بازار جهانی ارز کاهش داده است. چنانچه دولت های بدهکار در بازپرداخت اقساط وام ها خلف وعده (default) کنند (احتمالی که نه فقط یونان و پرتغال و ایرلند، بلکه اسپانیا و حتی ایتالیا را نیز شامل می شود)، یا چنانچه حتی یکی از این کشورها منطقه یورو را ترک کند، روشن است که ارزش یورو در بازار جهانی در معرض سقوط آزاد قرار خواهد گرفت. امری که بر همه کشورهای منطقه یورو بلافاصله تأثیر می گذارد. هدف مقابله اتحادیه اروپا با بحران بدهی یونان (و ایرلند و پرتغال و اسپانیا) را غالباً این طور تعبیر می کنند که می خواهد مانع چنین وضعیتی شود. اما این تمام قضیه نیست.

راه حل اتحادیه اروپا برای بحران بدهی های کلان دولت های منطقه یورو این بوده است که به آنها وام های تازه ای داده شود تا بتوانند اقساط بدهی های پیشین خود را پرداخت کنند! به این منظور علاوه بر قرضه های صندوق بین المللی پول، با مشارکت دولت های اتحادیه اروپا صندوق پولی جدیدی تحت عنوان "ابزار تعادل مالی اروپا" (European Financial Stability Facility) نیز ایجاد کرده اند، تا در مجموع اعتباری نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد دلار را صرف نجات دولت های بدهکار منطقه یورو بنماید. هدف این کار تنها حفظ تعادل ارز یورو نیست، بلکه حتی مهم تر، سر پا نگهداشتن نظام جهانی بانکی است. عیناً مشابه بحران ۲۰۰۸، اکنون نیز کلیت نظام جهانی بانکی در معرض تکان های شدید قرار دارد. اگر در سال ۲۰۰۸ این سقوط بازار مسکن و ناپدید شدن اقساط بدهی های خریداران مسکن بود که بانک ها را با بحران مواجه ساخت، امروز احتمال خلف وعده دولت های بدهکار (که به دولت های منطقه یورو محدود نیستند) در پرداخت اقساط بدهی شان چشم انداز چنین بحران جهانی بانکی ای را ترسیم می کند.

در مورد مشخص یونان، بانک های طلبکار عمدتاً بانک های اروپایی هستند (در حدود نیمی از کل بدهی یونان به بانک های فرانسوی است، و نیمه دیگر به بانک های آلمانی و با فاصله کمی به بانک های بریتانیایی). این واقعیت محوری بودن تلاش قدرت های بزرگ کاپیتالیستی اروپا را برای جلوگیری از بدل شدن بدهی های دولت یونان به یک بحران جهانی بانکی توضیح می دهد. (و البته همین واقعیت توضیح می دهد که چرا تصمیم به چگونگی مقابله با بحران نه در پارلمان اروپا، نه با مشارکت "دموکراتیک" همه اعضا اتحادیه اروپا، بلکه در پشت درهای بسته و با توافق قدرت های بزرگ و ایفای نقش صندوق بین المللی پول انجام گرفت.) تفاوت مداخله دولت های بزرگ در مورد ورشکستگی عملی بانک ها در سال ۲۰۰۸ و مورد ورشکستگی عملی دولت یونان در این است که قدرت های بزرگ سرمایه داری، با حاتم بخشی از خزانه عمومی، بدهی های بانک های خودی را تمام و کمال بر عهده گرفتند تا مبادا کار و بارشان از سکه بیفتد؛ اما اکنون، وقتی نوبت بحران بدهی به دولت های پیرامونی اتحادیه اروپا، به یونان و پرتغال (کشورهای فقیرتر جنوب اروپا)، به ایرلند (این نزدیکترین و آخرین مستعمره بریتانیا)، یا به جمهوری استونی و سایر کشورهای بالتیک و اروپای شرقی (این جدیدترین مناطق نفوذ قدرت های امپریالیستی) رسیده، هیچ دلیلی نمی بینند که سخاوتمندانه به هزینه مالیات دهنده خودی آنها را از زیر بار بدهی شان نجات دهند. این است که وام به یونان برای پرداخت بدهی هایش اکنون همان شرط و شروط نئولیبرالی را دارد که صندوق بین المللی پول سی سال آرزگار است هنگام اعطای قرضه به کشورهای جهان سوم اعمال می کند: کاهش شدید خدمات و هزینه های دولتی،

بیکارسازی کارمندان بخش دولتی، خصوصی کردن اموال دولتی، کاهش شدید دستمزدها، و نظایر اینها، همراه با کاهش مالیات بر دارایی و سود و ایجاد سایر تسهیلات برای سرمایه‌گذاری علی‌العموم و بویژه برای سرمایه‌گذاری خارجی. پیامدهای چنین راه حلی چیست؟

پیامدهای اجتماعی چنین راه حلی برای بحران نیازی به برشمردن ندارد و نگاهی به شروط اعطای وام جدید خود تماما گویاست. (حتی جایگاه قانونی قرارداد در اقتصاد سرمایه‌داری را هم رعایت نمی‌کنند: تا همین جا میزان حقوق بازنشستگی را نصف کرده‌اند، در حالی که کارگران و کارمندان بازنشسته یا در شرف بازنشستگی بر مبنای دیگری سهم خود را به صندوق بازنشستگی پرداخته‌اند.) پیامد این شروط برای زیربنای اقتصادی یونان نیز روشن است: فروختن راه آهن و جاده‌ها و فرودگاه‌ها و نیروگاه‌ها به بخش خصوصی به ثمن بخش؛ خلاصه کلام، تاراج اقتصاد یونان. نکته پیداست که تنها سرمایه‌گذاران خصوصی، و بویژه شرکت‌های بزرگ چند ملیتی، برندگان این معامله خواهند بود، چرا که در سایه سی سال سیاست‌های نئولیبرالی در خرید این زیرساخت‌ها و تقسیم کردن آنها به اجزاء قابل فروش پرسود تجربه فراوانی اندوخته‌اند. اما، صرفنظر از پیامدهای مستقیم اجتماعی و اقتصادی، آیا چنین راه حلی می‌تواند معضل ناتوانی دولت در بازپرداخت بدهی‌ها را حل کند؟

واقعیت این است که حتی اقتصاد دانان دست راستی‌ای که از شروط کاهش خدمات دولتی و گسترش خصوصی‌سازی برای وام‌های جدید دفاع می‌کنند ابداً مطمئن نیستند که این اقدامات منجر به بازپرداخت اقساط بدهی‌ها شود. در نتیجه وام‌های تازه، احتمال خلف وعده (default) دولت یونان ابداً کاهش نیافته است، و این واقعیت را نرخ بالای بهره‌ای که بر آخرین بخش وام‌های تازه الصاق شده بهتر از هر چیزی بازتاب می‌دهد: نرخ بهره وام‌های پیشین دولت یونان کمی بالای ۴٪ بود، اما وام‌های جدید اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول به یونان در سال ۲۰۱۱ نخست نرخ بهره‌ای بالاتر از ۱۲٪، و در مورد آخرین بخش آن که در ماه جاری به یونان تعلق می‌گیرد بالاتر از ۲۶٪ قرار دارد! یک فونکسیون میزان نرخ سرمایه‌گذاری این است که ریسک را منعکس می‌کند، و نرخ بهره‌های بالای وام‌های جدید یونان هیچ معنایی جز این ندارد که از نظر خود وام‌دهندگان نیز احتمال اینکه یونان بتواند چنین وام‌هایی را پس دهد ناچیز است. با توجه به این امر، کارکرد وام‌های جدید واقعا چیست؟ اینکه این وام‌ها برای بازسازی اقتصاد یونان صرف نخواهد شد روشن است، چرا که، همانطور که اشاره شد، قرار است (زیر نظر نهاد جدید دیگری که اتحادیه اروپا ایجاد کرده است) وام‌های جدید صرف پرداخت اقساط وام‌های قدیمی شود. همچنین روشن است که شروط اعطای وام جدید اقتصاد یونان را از آنچه هست ضعیف‌تر خواهد کرد. بنابراین، این نتیجه که دولت یونان بیش از پیش در پرداخت به موقع اقساط بدهی‌هایش ناتوان‌تر خواهد شد به همان اندازه روشن است، و در نرخ افزایش یافته وام‌های جدید (یعنی ریسک عدم پرداخت آنها) بازتاب می‌یابد.

بی‌ثمری چنین راه حلی برای مقابله با بحران را از یک زاویه دیگر نیز می‌توان بسادگی دید: راه حل اتحادیه اروپا برای بحران "منطقه یورو" تکیه بر همان مکانیزمی است که بحران مالی جهانی را ایجاد کرده است. اقتصاد دانان اکنون "وام‌های بد" بانک‌ها در دوره پیش از بحران ۲۰۰۸ را "اوراق زهرآلود بانکی" (toxic assets) می‌نامند. سوال این است که اگر این "وام‌های بد" بانک‌ها، چه به مصرف‌کنندگان خصوصی و چه به دولت‌هایی با اقتصاد ضعیف، بود که همچون زهری نظام جهانی بانکی را مسموم کرد و به بحران ۲۰۰۸ منجر شد، چگونه اتحادیه اروپا امیدوار است با خوراندن میزان بیشتری از همان زهر نظام بانکی را درمان کند؟ واقعا چگونه ممکن است که دادن وام‌های بزرگتر، به دولتی بدهکارتر و با اقتصادی ضعیف‌تر، راه حل غلبه بر بحران بازپرداخت بدهی‌ها باشد؟

پاسخ این است که راه حل اتحادیه اروپا (که با وفاق نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول همراه است) قرار نیست راه حلی پایه‌ای برای بحران باشد، بلکه قرار است کسب و کار سرمایه‌بانکی را که زیر تهدید عدم پرداخت بدهی‌های دولتی قرار گرفته‌اند رونق موقتی دهد. راه حل اتحادیه اروپا هیچ کاری با اقتصاد واقعی، به تکنولوژی و تولید و افزایش بارآوری، ندارد. به یک معنا راه حل اتحادیه اروپا برای بحران منطقه یورو چیزی جز این نیست که ارقام و اعدادی را در دفاتر حسابداری بانک‌ها از این ستون به آن ستون جابجا کند تا شاید در کوتاه مدت فرجی حاصل شود. این بازی دفتردارانه تماماً بی‌خاصیت نیست. نخستین خاصیتش دفاع از مالکیت است؛ برای

اینکه این جابجایی ارقام و اعداد نخستین کارکردشان مسجل کردن این است که چه شخص و نهادی مالک چه چیزهایی است، حتی وقتی آن چیزها هنوز وجود خارجی نداشته باشند و یا بادهوا شده باشند. دومین نتیجه راه حل اتحادیه اروپا این است که بانک های طلبکار یونان را از خطر ورشکستگی نجات می دهد، و این اگرچه بدوا به معنای حمایت از بانک های اورپائی است اما، همانطور که بحران ۲۰۰۸ شکندگی کل نظام مالی جهانی را نشان داد، در عمل کل نظام جهانی بانکی را سرپا نگاه می دارد. به یمن همین کار، خاصیت دیگر راه حل اتحادیه اروپا این است که، در متأخرترین فاز امپریالیستی کاپیتالیسم، به یمن غلبه شکل سرمایه پولی بر اشکال دیگر سرمایه، بانک ها از همین جا بجا کردن ارقام در دفاترشان با چشم بندی سود می آفرینند. همانطور که در آخرین دهه قرن بیستم و نخستین دهه قرن بیست و یکم، رونق گسترش اعتبارات و بورس بازی به رشد مشابهی در اقتصاد واقعی تکیه نداشت، دادن وام های بیشتر به یونان نیز اکنون، بدون اینکه به هیچ رشد اقتصاد واقعی منجر شود، دستکم به طور موقت می تواند کار و بار سرمایه بانکی را بهبود بخشد. اگر بورس بازی با "اوراق زهرآلود بانکی" یکبار موجب سودهای کلان سرمایه بانکی بود، این بار نیز اوراق زهرآلود جدیدی، در شکل سفته های بدهکاری دولت یونان با نرخ بهره بسیار بالا، در دست بانکها قرار گرفته است که نفس دست به دست شدنش می تواند لقمه چربی نصیب بانکداران قمارباز بازار بورس کند. تنها شرطش این است که مواظب باشید وقتی پایان محتوم این بازی فرارسید لقمه زهرآلود در سفره شما نمانده باشد.

راه حل دفتردارانه اتحادیه اروپا البته راهی برای غلبه بر علت بحران جاری سرمایه داری نیست، و نمی توانست باشد. این راه حل تکرار همان سیاست ها و به کارگیری همان ابزارهای مالی است که نهایتا مکانیزم بحران ۲۰۰۸ را شکل داد، و در بهترین حالت ممکن است در کوتاه مدت بتواند نظام بانکی جهانی و کسب و کار بانک ها را تداوم دهد. (و وقتی این بانک ها عمدتا بانک های خودی فرانسوی و آلمانی و بریتانیایی باشند، بهر حال، حتی در صورت اعلام ورشکستگی یونان، دولت های مربوطه ناگزیر از دخالت و نجات بانک های خودی می بودند.) اما روشن است که از هم اکنون یک بحران بزرگتر مالی در چنین "راه حلی" تعبیه شده است.

ادامه دارد

زیرنویس ها:

1. Gideon Rachman, "America and Europe sinking together", *Financial Times*, 4 July 2011.
2. David McNally, *Global Slump*, PM Press, 2011, p. 106.
3. Robert Wade and Silla Sigurgeirsdottir, "Lessons from Iceland", *New Left Review*, II/65, Sep.-Oct. 2010.
4. UNCTAD, *World Investment Report*, 2009, p. xix.
5. Loren Fox, *Enron: The Rise and Fall*, John Wiley and Sons, 2003.
6. Gerard Dumenil, *The Crisis of Neoliberalism*, Harvard University Press, 2011; see also G. Dumenil and D. Levy, "Neoliberal Income Trends – Wealth, Class and Ownership in the USA", *New Left Review*, II/30, Nov.-Dec. 2004.
7. "The Myth of the 'Lazy Greek Workers'", *In Defence of Marxism* (website), 4 May 2010;

<http://www.marxist.com/myth-of-lazy-greek-workers.htm>

به نقل از به پیش! شماره ۶۵، ۲۲ تیر ۱۳۹۰، ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۱